

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشت تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

چک و ناوه

ز جور طالبان ، دل داغدار است
ز خون رنگین ، همه شهر و دیار است
گهی جوزجان و کاپیسا و هرات
گهی لغمان و بلخ و ننگرهار است
گهی کندز ، گهی بغلان و پروان
گهی زابل ، گهی شهر مزار است
گهی غزنی ، گهی بادغیس و غور ات
بدخشان و فراه هم تار و مار است
سمنگان و ارزگان و کنرها
گهی هم پکتیا و هم تخار است
گهی هلمند ، گهی فاریاب و نیمروز
که مرکز کابل و گه قندهار است
گهی لوگر ، گهی وردک ، عزیزان
ز سوز بامیان در دل شرار است
به شهر غلغله اصنام میهن
همه نابود و محو و غار غار است

گهی کمک ز پاکستان و اعراب
 که توپ و تانک و راکت ، بیشمار است
 گهی چور و چپاول ، با تجاوز
 مخالف هر کسی باشد به دار است
 بسی حوری و غلمان ، بر شهیدان
 بدن گر چون زقومی پُر زخار است
 گهی نکیر و منکر ، گُرز آتش
هم عزرائیل از ایشان در فرار است
 ز خون بیگناهان ، باده بر دست
 که حوض کوثرش ، پُر زهر مار است
 به نام دین و مذهب ، قتل و غارت
 بگویند ، رحمت پروردگار است
 زنان محبوس در زندان منزل
 ز مردان ریش و پشیمی آشکار است
 به حیوان نیکر و تنبان بیوشند
 که شهوت ، آدمی را بقرار است
 به آخر چون رسیدی عمر طالب
 ولی تاریخ افغان شرم دار است
 کنون یک همتی ، ای نوجوانان
 وطن بیمار و زار و دلفگار است
 گذشتی دور جولا و خسک ها
 و لاکن موسم گژدم و مار است
 همه بیدار باید ای عزیزان
 ز دشمن حمله های بار بار است
 نباید آزمود ، آزموده ها را
 ز پاکستان و ایران ، یا تتر است
 مبادا از چک در زیر ناوه
 که تزویر ملا بس بیشمار است
 مواظب باش ای بلبل به گلشن

ز هر گلپته ، برهانش به خار است
 وطن برباد گشت از بُغض و از کین
 بدل ، زخم از تعصب ، صد هزار است
 به دل دارد هر آنکه عشق میهن
 دیانت از سیاست ، برکنار است
 بیا ای هموطن ، در صحن میدان
 که خدمت بر عمل ، نه بر شعار است
 دو چشم مادر میهن پُر از اشک
 گهر ریز است و هم در انتظار است
 امیدش سوی فرزندان نیکو
 چه مروارید و مرجانها قطار است
 بخیز ای هموطن ، از خواب غفلت
 که وقت خدمت است و کار و بار است
 بسوزان کینه و بُغض و عداوت
 محبت ، عشق و وحدت هر کنار است
 ترا عقل و شعور و فهم باشد
 که ترک ارث آبا را بکار است
 کُنی گر جست و جوئی بر حقیقت
 حقیقت واحد است و آشکار است
 هزاران رنگ و بو را گر بیابی
 تمام رنگ و بو ، از کردگار است
 گشای باب محبت ، بر همه خلق
 که اصل دین ، بشنو زینقرار است
 اگر دینی کند ، تولید نفرت
 نباشد دین و ، بلکه زهر مار است
 وگر فرقی بیندازد میانه
 نباشد غنچه گل ، بلکه خار است
 درین عصر تمدن ، میوه دین
 بُود عقل و خرد ، نه چوب دار است

جهان بالغ شد و ، هر مردِ مومن
به زخمِ دشمنان مرهمگذار است
همه در انتظارِ عندلیبی
گلِ وحدتِ همی شب زنده دار است
شنو از بلبلِ قدسی ، پیامی
نوایش نغز از چنگ و سِتار است
گشا چشمِ دل و ، بی پرده بنگر
علاجِ جسمِ بیمار و نزار است
به هر دردِ جهان ، دارو و درمان
دمِ عیسی ز فضلِ حق نثار است
حقیفِ سدرهٔ معنا ، شنیدن
شمیمِ مودت ، در انتشار است
ولی مزکوم گشته اهلِ عالم
که صیادِ هوس اندر شمار است
دوای دردِ عالم ، گر بخواهی
بیا ، آماده است و هم تیار است
نویسد نسخه ای « نعمت » برایت
سزاوار است و هم نورا است و نار است